

موتیف‌های مشترک راست‌نمایی در اشعار سعدی و والت ویتمن

منیره احمدسلطانی*

چکیده

راست‌نمایی نوعی نظریه ادبی است، که در آن، به اشعاری که شاعران آنها واقعیت‌های اجتماعی را عنوان می‌کنند، اطلاق می‌شود. سعدی و والت ویتمن از نظر هدف شاعری با توجه به فاصله زمانی از نظر قدمت کاملاً متفاوت‌اند، اما هر دو شاعر، در پرداخت مضامین مشترک اجتماعی و بازگ کردن این مسائل بسیار موفق بوده‌اند؛ مسائلی مانند همدلی، ترویج عدالت، ترسیم کردن سعادت، گذر عمر و غنیمت شمردن آن، توجیه زندگی و مسائل آن که کاملاً شبیه هم‌اند و در این پژوهش به آنها اشاره می‌شود.

کلیدواژه‌ها: راست‌نمایی، ناتورالیسم، سعادت، غنیمت‌شمردن فرصت، اجتماع، طبیعت تربیت، موتیف.

*. عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد تهران مرکزی.

مقدمه

ادبیات، بازتابی از واقعیت‌هایی است که در ورای متن نهفته شده و اعتبار خود را نیز از همین بابت کسب کرده است؛ اما اینکه واقعیت چیست، از نظر منتقدان، دو نظریه وجود دارد؛ نظریه‌هایی که به افلاطون و ارسطو برمی‌گردد. نظریه اول، شخصیت‌بخشی شاعر است در مورد اشیای بی‌جان که با دنیای محسوس ما ارتباطی ندارد؛ درحقیقت، در پشت اشیای محسوس که همگی سابه‌ای ناقص‌اند، حقیقت وجود دارد و شاعر و هنرمند آن را بی‌واسطه دریافت می‌کند و در اثرش متجلی می‌سازد. این دیدگاه را شلینگ و برادران شگل در آلمان نیز داشته‌اند. آنان می‌گویند که وقایع عادی باید در قالبی نو به تصویر کشیده شوند تا هدفمند شوند؛ همچنین معتقدند که شاعر در کنار طبیعت است که به اصل خود و آرامشی که از آن دورافتاده است، می‌اندیشد. نظریه دیگر، نظریه کسانی است که معتقدند زبان اثر ادبی دلالت کامل بر اشیای جهان دارد که این ایده را هنر تقلیدی از طبیعت می‌نامند و دیمقراطیس از آن سخن گفته است (مقدادی، ۱۳۷۸: ۲۵۱).

البته اولین بار ایده تقلید از طبیعت به‌عنوان محکی برای ارزشمندی شعر در بوطیقای ارسطو مطرح شده که نسخه‌برداری از واقعیت محسوس مربوط به کردار آدمیان است، به‌گونه‌ای که اثر در نزد خواننده متقاعدکننده باشد. برای راست‌نمایی باید رئالیسم و ناتورالیسم را نیز ارزیابی کرد و این دیدگاه‌ها را نیز به خورد این دو مورد داد. در رئالیسم، هنرمند، موضوعی از زندگی واقعی مردم را عیناً بازگو می‌کند که در این صورت، واقعیت در نفس حوادث وجود دارد نه در تخیل هنرمند. در این روش، هنرمندان در اصول با یکدیگر اتفاق نظر پیدا می‌کنند اما نحوه به‌کارگیری این واقع‌نمایی متفاوت می‌شود.

در ناتورالیسم، آنچه در رئالیسم به تقلید و مشاهده دقیق از دنیای خارج تصور می‌شود، ملاحظه شده است، با این تفاوت که ناتورالیسم ماهیت انسانی را نیز به رئالیسم اضافه کرده است. به‌موجب ناتورالیسم فلسفی، تمامی پدیده‌های هستی در طبیعت و در محدوده دانش عملی و تجربی جای دارند و هیچ چیز در ورای ماده وجود ندارد. (همان، ص ۵۰۳)

باتوجه به این تعاریف، هنری که به‌نوعی مشکلات زندگی را در کنار زیبایی‌های آن

متبلور می‌کند، با نشان‌دادن تمامی عناصر خوب و بد آن، هنری راست‌نما است! دکتر مقدادی در مقدمه کتاب خود (همان، ص ۸)، راجع به آی ای هاوسمن می‌نویسد:

انسان باید خود را از فشار شهوات نفسانی آزاد سازد و در برابر غم یا شادی بی‌تفاوت باشد و بدون شکوه و گلایه تسلیم سرد و گرم روزگار شود.

بنابراین، شکیبایی و خویشتن‌داری و پایداری در برابر رنج و خوگیری با طبیعت و استفاده از زیبایی آن، نوعی مقابله با زندگی با روشی منطقی و اصولی است. هرچند که به نظر می‌آید دنیای واژه و تخیل، فرسنگ‌ها از واقعیت به دور می‌افتد، هنرمند می‌تواند این همه تضاد را کنار هم بیاورد و نتیجه سازشکارانه و هدفمندانه برای زندگی تصویر کند.

با این توصیف، بسیاری از هنرمندان جهان را می‌توان در این ردیف قرار داد؛ افرادی که حقایق زندگی را با همه تلقی‌های صرفاً زشت و زیبا و یا با دو رنگ سیاه و سفید نمی‌بینند و در کنار همه سختی‌ها، توان‌های مقابله با آن را نیز می‌بینند و نشان می‌دهند؛ که این نشان‌دهنده یک روح و جسم سالم است. می‌توانیم هر صبحگاه با این دید چشم باز کنیم که توانسته‌ایم دوباره به آفتاب سلام بگوییم و در کنار طبیعت زیبا با همه ویژگی‌های دلپذیر و بدون دریغ آن، به کار و تلاش ادامه دهیم. با هدف لذت‌بردن از خدمت و محبت، همان‌گونه که طبیعت نیز جز این کاری نمی‌کند، دانه به محض یافتن آب و خاک شکفته می‌شود و بی‌دریغ در برابر ناملایماتی که انسان - این موجود برتر - برایش فراهم آورده است، تا بی‌نهایت تکامل پیش می‌رود. پرنده‌گان و خزندگان و جوندگان و همه و همه ارکستری را به وجود می‌آورند که زیباترین سمفونی‌ها را به گوش جان ما می‌فرستد و ما این سمفونی را همگی می‌شنویم و فقط ذهن هنرمند است که آن را برای ما ضبط و پخش می‌کند و دید ناقص ما را با دیدگاه هنری خود همسو می‌سازد، تا ما هم که ناآشنا با این سمفونی هستیم آن را بشنویم و لذت ببریم. از این دست هنرمندان در این زمینه دو شاعر همفکر را می‌بینیم: سعدی شاعر بزرگ ایران در قرن هفتم قمری و والٹ ویتمن شاعر امریکایی قرن هیجدهم و نوزدهم میلادی. در آثار آنان، موتیف‌های مشترک فراوانی وجود دارد که با شرح زندگی آنان، نقاط این تلاقی و اشتراک، علت‌یابی می‌شود.

والت ویتمن

شاعر پرآوازه آمریکایی در ۳۱ مه ۱۸۱۹ در خانواده پرجمعیتی در منطقه «لانگ آیلند» نیویورک دیده به جهان گشود. پدرش نجار و مادرش از خانواده‌ای کشاورز و هلندی‌تبار بود. کودکی این نویسنده با دوران برده‌داری در مزرعه‌های ایالات متحده همزمان شده بود. ویتمن از همان کودکی عاشق طبیعت بود و در مطالعاتش درباره تفکر کلاسیک جهان، از متفکرانی مانند گوته، هگل و امرسون دنباله‌روی می‌کرد. وی در اوان کودکی، دانش‌آموزی را رها و شاگردی در چاپخانه را آغاز کرد. ویتمن همچنین سال ۱۸۳۵ را به پیشه‌های آموزگاری و استادکاری چاپخانه گذراند.

پس از عوض کردن مشاغل فراوان در کنار نویسندگی و ویراستاری، در چند گاهنامه مانند بروکلین ایگل (۱۸۴۸-۱۸۴۶) و بروکلین تایمز به کار مشغول شد. در این بین، سه ماه نیز در یک روزنامه تازه‌تأسیس ایالت نیوآرلئان مشغول کار شد تا هزینه‌های زندگی خود را از نویسندگی بازاری به‌دست آورد.

ویتمن خواستار ادبیاتی نو بود که متناسب با مقتضیات دموکراسی باشد؛ و سبک و شیوه‌ای را پیشنهاد می‌کرد که از درون مایه بگیرد، نه اینکه از بیرون بر شاعر تحمیل شود. او می‌گفت که شعر بزرگ باید از روحی بزرگ و ملی سرچشمه بگیرد. وی با اینکه بعضی از عناصر رمانتیسم و واقعگرایی را با شدت رد می‌کرد، باز هم ریشه در هر دو مکتب داشت. ویتمن در مقام شاعر، مورد بی‌مهری توده مردم قرار گرفت. رک‌گویی او در مسائل جنسی و طرز تلقی‌اش در این مورد، طرفداران عفت و اخلاق را برآشت. او به‌جای سخن‌گفتن از عشق و زیبایی و رنج و مرگ، از صلح و برادری و انسانیت می‌گفت، که خوشایند ذوق زمانه نبود.

با این همه، او را شاعری اصیل و بزرگ تلقی کردند با سیمایی مبهم اما بدیع. شعر او نیز مانند وجود معجون متناقض و درهمی بود از باورهای مسیحی و شرک‌آمیز، گرایش‌های فردی و تمایلات نفسانی و عرفانی.

علاقه ویتمن به طبیعت، شور و شوق او به مسائل اجتماعی و در عین حال، معرفتش به

طبیعت روستایی، به او سیمایی درخشان و زنده می‌بخشد. (تراویک، ۱۳۷۶: ج ۲، ص ۸۲۷)

شعرهای اولیه وی تابع رسوم و قیود کهن شعر انگلیسی بود. در اولین اثرش، برگ‌های علف، چنان بی‌پروا و آزاد سخن گفت که بعد از این اشعار انقلابی، بسیاری با او به دشمنی برخاستند؛ همچنین دوستان مشهوری یافت که او را تشویق کردند، چنان که امرسون نوشت: «در آستان زندگی بزرگت بر تو درود می‌فرستم» و همو وی را تشویق کرد که در چاپ سوم کتابش تجدیدنظر کند و اشعار تند را کنار بگذارد. او در آن هنگام، منشی وزارت کشور امریکا بود که وزیر کشور در همان وقت وی را به اتهام یک کتاب «ناشایسته» از سمت خود معزول کرد. سپس وی به واشنگتن رفت و در ۵۴ سالگی احساس غربت کرد و مرگ خود را نزدیک دید. بنابراین به نیوجرسی نزد مادر و برادر خود برگشت. وی در این تاریخ، مادرش را ازدست داد و از این بابت دچار یأس و افسردگی شد. او بعد از ازدست‌دادن شغلش دچار بیماری و تشنج عصبی شد. در این هنگام به منتقد کتاب خود نوشت: «اگر بخواهید باز هم مطلبی درباره من و کتابم بنویسید، شایسته و ضروری است که اشاره کنید به اینکه برگ‌های علف و سراینده آن در مجامع رسمی امریکا به‌نحو تحقیرآمیزی ندیده گرفته شده است، ناشران هر دو را طرد کرده‌اند و شاعر از امرار معاش محروم شده است... تنها برای اینکه این کتاب را به‌وجود آورده است».

در سال ۱۸۷۷، ناتوانی و فقر او را به فروش کتاب‌های خود در فیلادلفیا وادار کرد. بعد از دو سال، سلامتی خود را به‌دست آورد و کم‌کم به شهرت رسید و منظومه *آنگاه که گل‌های یاس آخرین بار در آستانه خانه شکفت* را که مورد پسند عامه واقع شد، نوشت.

وی در ۶۵ سالگی در کنار دخمه‌ای در کنار راه‌آهن می‌زیست و فقط به کمک مادی دوستانش از گرسنگی نجات می‌یافت. وی هرگز اشعار خود را علی‌رغم مخالفت دولت، حک و اصلاح نکرد و در برابر بخشش دوستانش گفت: «این کمک، انبوه‌ترین موج مهر و عطوفتی است که تاکنون مرا دربر گرفته است». علی‌رغم محبوبیت ویتمن، دادستان ماساچوست کتاب *برگ‌های علف* را توقیف کرد. حتی بعد از مرگ شاعر نیز سانسور دست از کتاب او برنداشت و گویا اخیراً در شهر کبک کانادا آن را با نام *اوراق مضره و مخرب و منافی عفت*

از میان بردند.

سرانجام وی بر اثر سل و فلج در ۲۶ مارس در همان خانه دوران کهنسالی اش از دنیا رفت. در مراسم تدفینش، اشعارش را با صدای بلند می‌خواندند و در فواصل آنها عباراتی از افلاطون و بودا و کنفوسیوس و عیسی و نیز آیاتی از قرآن و *زند/اوستا* تلاوت می‌کردند. قیام ویتمن، قیام برضد سنت‌های کهن اجتماعی و ادبی بود. وی همه سنت‌ها را می‌شکست. اندیشه‌های او وابسته به سختی‌ها و کارگران بود، نه کسانی که کنار بخاری‌ها چرت می‌زدند. (پرهام، ۱۳۸۳: ۱۲)^۱

از میان شاعران قرن نوزدهم، ویتمن تنها کسی بود که جرأت کرد خصوصیت مشترک انبوه انسانیت گرداگرد خود را بی‌پرده و بی‌پیرایه بیان کند؛ با این‌همه، فریاد او، فریاد تنهایی بود. شعرهای عصیانی و غریب‌والت ویتمن، با طعن و لعن هنرشناسان و بی‌اعتنایی مردم عادی روبه‌رو شد، اما ویتمن با زندگی آشناتر از آن بود که سکوت بهت‌زده آنان را حمل بر حق‌ناشناسی یا نافهمی و بی‌ارزشی ایشان کند. او احساس می‌کرد و چه بسا به‌یقین می‌دانست گروه انبوهی که در گرداب تلاش خود دست‌وپا می‌زنند و فرصت سربلند کردن ندارند، از ثمره کار خود محروم هستند. او هرگز سرخورده نشد و انسان و ستایش از او را همچنان موضوع و انگیزه شعرهای خود قرار داد.

بشردوستی او کمتر در بین شاعران دیده شده است. یکی از منتقدان درباره او گفته است: «او یکی از بزرگ‌ترین سرایندگان نغمه عشق است، چون جهان برای او لازمه درک جهان است». ویتمن چون در دیگران محو می‌شود، زنده می‌شود؛ و همین امر به شعر وی رنگ و بوی صوفیانه‌ای می‌دهد. ویتمن بنا به غریزه پرستش زندگی، همه چیز را در سیر و سفر خود می‌پذیرد؛ دست رد بر سینه هیچ‌کس نمی‌زند و تمامی پدیده‌هایی را که عناصر فردی و بشری در آنها جلوه‌گر است، می‌ستاید. از این رو، علی‌رغم عصیان‌ها، چون با جهان و جهانیان روبه‌رو می‌شود، حالتی از تسلیم و رضا در او دیده می‌شود. وی خود می‌گوید: «... در اینجا، درس عمیق قبول و پذیرش را باید آموخت. اینجا جای رجحان‌نهادن یا از خودراندن و انکار نیست». و در جای دیگر می‌گوید: «تن من نیز مانند زمین که به نیروی جاذبه، همه

1. critical essays on Walt Whitman

چیز را به‌سوی خود می‌کشد، به‌سوی همهٔ کسانی که می‌بینم و می‌شناسم، جذب می‌شود». (تراویک، باکتر، ۱۳۷۶: ج ۲، ص ۸۲۷)

وان ویک بروکس - منتقد شهیر امریکایی - این حالت تسلیم و رضا و قبول و پذیرش ویتمن را به‌خوبی مجسم کرده است: «چون سربازان موجودات افراخته و قوی‌هیكل و زورمندی هستند و ارتش هم به‌وجود آورندهٔ سرباز است، پس ارتش را قبول می‌کند؛ یک مهمانخانه‌دار پیر او را به‌وجود می‌آورد، زیرا که شراب‌شناس است؛ از دیدار پرستاران لذت می‌برد، چون پاکیزه و ظریف و تندرست‌اند؛ زنان خوش‌پوش، شوق‌زده‌اش می‌کنند، چون زیبا و دل‌زنده‌اند؛ پول را دوست دارد، چون نشانهٔ نوعی قدرت است؛ و از فعالیت‌های اقتصادی و تجارت خوشش می‌آید، زیرا که آکنده از تکاپو و چابکی و حادثه‌جویی است». از لحاظ غریزه، که نیروی واقعی ویتمن از همان است، در همهٔ این موارد، حق با او است، اما از لحاظ عقاید و افکار، نتیجهٔ عملی این منش و مشرب آن است که با پذیرفتن همه چیز، وی آسفتگی را نیز می‌پذیرد و همواره خود را با عمل انجام‌شده روبه‌رو می‌بیند. همین است که جز در پاره‌ای از موارد که ناروایی‌های اجتماع امریکا را به‌باد انتقاد می‌گیرد، هرگز در شایستگی نظام و مقررات اجتماعی کهنه تردید روا نمی‌دارد. اشعار او گویای عشق بی‌پایان او به آزادی و عدالت است. در شعر ویتمن، شب هست و تاریکی نیست، همه جا روشنی است. او همانند مولوی، کیفیت شاعرانهٔ خود را در وزن و قافیه و قالب یکدست و استوار شعر نمی‌جوید، بلکه قالب‌های شعری را در اندیشهٔ خود می‌سازد. (پرهام، ۱۳۸۳: ۱۸)

سعدی

شاعر بزرگ ایران، از نظر تاریخچهٔ زندگی، احتیاج به یادآوری و شرح اضافی ندارد. فقط آن قسمت از تفکرات او که در تقابل با ویتمن قرار می‌گیرد، در این قسمت آورده می‌شود. شایان ذکر است که سعدی شاعری نه‌چندان سیاسی در معنای مبارز مستقیم با جرم‌های سیاسی است. او حتی مصلح سیاسی هم نیست. معلم اخلاق است و از بابت تعهدات اخلاقی، آن‌طور که فردوسی و حافظ برای ظالمان خطر به‌حساب می‌آمدند، ظاهراً چنان نبوده است.

حافظ حتی غزل را که زمینه مساعدی برای مسائل اجتماعی نمی‌تواند باشد، طوری تصویر می‌کند که بتواند از طریق آن به تعهدات انسانی خود نیز عمل کند و از آن نتایج اخلاقی و اجتماعی می‌گیرد؛ اما سعدی در غزل، غزلسرا است با تمامی اوج یک شاعر در سخن، و در قصیده و روایت نیز آنچه را که غریزه انسان حکم می‌کند، بدون هیچ‌گونه دردسری و کاملاً با پذیرش شرایط موجود، همراه با توجیهات شگفت‌آور و قانع‌کننده برای وجدان‌های عادی، بیان می‌کند. ولی با تقابل این دو شاعر (سعدی و ویتمن)، با این تضاد فکری بیشتر در زمینه‌های موضوعات و موتیف‌های مشترک آنان مواجه می‌شویم، موضوعاتی مثل عدالت اجتماعی، غنیمت‌شمردن زندگی و تربیت. اینک اندکی اشتراکات این تقابل را به تماشا می‌نشینیم.

محور موضوعات سعدی، فراوان است. در *بوستان*، بیشتر در پی زمینه‌های عدل و تدبیر، نیکوکاری، عشق و زیبایی، فروتنی، خشنودی و خرسندی، تعلیم و تربیت، سپاسگزاری، غنیمت‌شمردن عمر و راه درست است. در *سیزده باب گلستان* نیز سعدی چه در سیرت پادشاهان، چه اخلاق درویشان، چه در دانش و برتری و فضیلت قناعت، چه در فواید سکوت و خاموشی، حتی در باب‌های جوانی و پیری و سخن‌گفتن و تربیت نیز، نحوه ارتباطات و سلوک اجتماعی را محور مسائل خود قرار داده است.

موضوعات والت ویتمن - این شاعر رماتیسم - هم کم‌وبیش این موتیف‌ها را دربر می‌گیرد؛ عناوینی مثل: ای آزادی برگرد، سرود شادی‌ها، خیال می‌کنی قلم خود را برای چه کسی به دست می‌گیرم؟

What think you I take my pen in hand; a song of joys turn o
liberated.

I sit and look out; for you, democracy. Outlines for a tomb
to rich givers.

و بسیاری دیگر که فرصتی فراتر از یک وجیزه می‌خواهد.

اینک مختصری از تقابل این دو موتیف در زیر می‌آید:

الگوهای زبانی این دو شاعر بزرگ، هرچند که از نظر زمانی و مسائل مطرح در زبان هر

دوره با دو ملیت و دو فرهنگ بسیار دور از یکدیگر می‌نماید، می‌دانیم که ماهیت انسان و مسائل مربوط به آن، مربوط به فرد و دوره و فرهنگ خاصی نیست و مسائلی مثل بحث دربارهٔ سعادت واقعی، گذر عمر، تلاطمات روح ناآرام انسانی، حقیقت و عشق و زندگی، ارزش‌های انسانی، بی‌تفاوتی بعضی از افراد در برابر موضوعات نوع‌دوستانه، استقبال از مرگ، سازش با زندگی، عدالت اجتماعی، توصیف زندگی و غنیمت‌شمردن و هدفمندی فقر، نیکی و بدی، ستایش صلح و زیبایی، شمه‌ای از محورها و مشترکات این دو شاعر گرانمایه است، هرچند که به نظر می‌رسد مفهوم آزادی، تعاریف جداگانه‌ای برای سعدی در تقابل با ویتمن دارد. شاید در این مورد، والت ویتمن را با حافظ بهتر بتوانیم مقایسه کنیم. به پاره‌ای از این تشابهات می‌نگریم: نگاه کردن به سعادت با دو دیدگاه معنوی و با دو دیدگاه متفاوت؛ سعدی در باب پنجم بوستان، سعادت را در طلب رضایت خداوند و پیمودن راه وی می‌داند و می‌فرماید:

سعادت به بخشایش داور است	نه در چنگ و بازوی زورآور است
چو دولت نبخشد سپهر بلند	نیاید به مردانگی در کمند
نه سختی رسید از ضعیفی به مور	نه شیران به سرپنجه خوردند و زور

(خطیب رهبر، ۱۳۷۱ الف: ۵۵۰)

وی دربارهٔ سرنوشت می‌گوید:

به بدبختی و نیک‌بختی قلم	برفته است و ما همچنان در شکم
نه روزی به سرپنجه می‌خورند	که سرپنجه‌گان تنگ‌روزی‌ترند
بسا چاره دانا به سختی بمرد	که بیچار گوی سلامت ببرد

(همان، ص ۵۶۶)

والت ویتمن این مضامین را این‌گونه می‌سراید:

شادترین سرود را بساز
سرودی سرشار از موسیقی
سرشار از مردی و زنی و کودکی
سرشار از کارهای همگان
سرشار از بذرها و درختان
برای صداهای حیوانات

برای چابکی و تعادل ماهی‌ها
 سرود فروافتادن قطره‌های باران
 سرودی برای آفتاب و خیزش امواج
 وه، چه شاد است روحی که از قفس آزاد است
 روحی که همچون شهاب به هر سو می‌جهد
 برای دانستن پهنه زمین و زمان خود را کافی نمی‌دانم
 هزاران زمین، و تمامی زمان را می‌خواهم!
 وه، که همدلی با روح انسان‌ها بالاترین شادمانی‌ها است
 توانایی پرورش سیل‌های بی‌پایان و مستحکمی که همدلی می‌سازد!

O to make the most jubilant song!
 Full of music full of manhood, womanhood, infancy!
 Full of common employments full of grain and trees
 O for the voices of animals
 O for the swiftness and balance of fishes!
 O for the dropping of raindrops in a song!
 O for the sunshine and motion of waves in a song!
 O the joy of my spirit it is uncaged it darts like lightning!
 It is not enough to have this globe or a certain time,
 I will have thousands of globes and all time,
 O the joy of that vast elemental sympathy which only
 The human soul is capable of generating and
 emitting in steady and limitless floods.

(پرهام، ۱۳۸۳: ۱۱۶)

سعدی و والیت ویتمن درباره‌ی گذر عمر و غنیمت‌شمردن آن، اشعار بسیاری دارند. سعدی

می‌گوید:

جهان ای پسر، ملک جاوید نیست	ز دنیا وفاداری امید نیست
نه بر باد رفتی سحرگاه و شام	سریر سلیمان علیه‌السلام
به آخر ندیدی که بر باد رفت	خنک آن که با دانش و داد رفت
کسی زین میان گوی دولت ربود	که در بند آسایش خلق بود
به‌کار آمد آنها که برداشتند	نه گرد آوریدند و بگذاشتند

(انوری، ۱۳۷۵: ۵۹)

والت ویتمن در شعری تحت عنوان «تویی که مرا در مشت خود داری» می‌گوید:

whoever you are holding me now in hand
without one thing all will be useless,
I give you fair warning before you attempt me further
I am not what you supposed, but far different
The way is suspicious, the result uncertain, perhaps destructive
You would have to give up all else.

(پرهام، ۱۳۸۳: ۲۴)

تویی که مرا در مشت داری!

به جز یک چیز همه بیهوده است!

قبل از نابودی‌ام به تو هشدار می‌دهم...

راجع به زندگی‌ات آنچه می‌پنداشتی

همان است که اگر به سویی نهی تو نیز نابود خواهی شد.

ویتمن در دنباله شعر، بیتی را می‌سراید که یادآور شعر شاعر بزرگ ما حافظ است:

شب تاریک بیم موج گردابی چنین حائل کجا دانند حال ما سبکبالان ساحل‌ها

وی می‌گوید:

مسیری نامعلوم که شاید حاصلش هم نامعلوم و مرگبار باشد

مجبوری همه چیز را رها سازی

و این من هستم که تو را می‌توانم راهنمایی کنم.

The way is suspicious, the result uncertain, perhaps

Destructive.

You would have to give up all else, I alone would expect to be
your sold

And exclusive standard.

(همان، ص ۲۵)

سعدی درباره انسانیت در باب دوم بوستان می‌فرماید:

که معنی بماند نه صورت به جای

به صورت درش هیچ معنا نبود

که خسبند از او مردم آسوده‌دل

که بعد از تو بیرون ز فرمان توست

اگر هوشمندی به معنی گرای

که‌را دانش و جود و تقوا نبود

کسی خسبند آسوده در زیر گل

زر و نعمت اکنون بده کان توست

(خطیب رهبر، ۱۳۷۱ الف: ۲۵۱)

والت ویتمن با مضمونی جهان شمول تر می گوید:

با گوش جان بشنو که من با تو یکی هستم
پاداش من از نوع لطیف و کلیشه‌ای نیست
پاداشی است نو اما هرچیز نو سخت است
مزد تجربه‌های سختی که بر تو گذشته است
مال و ثروت اندوختنی نیست

مجبوری هرچه داری برای دیگران هم در نظر بگیری

و مضمون این شعر زیبا که اغلب شاعران ما نیز به این مضمون اشاره داشته‌اند:

هیچ مالی را ندیدن، جز آنچه از آن تو تواند بود

Listen! I will be honest with you,

I don't offer the old smooth prizes, but offer rough new prizes

These are the days that must

Happen to you:

You shall scatter with lavish hand

All that you earn or achieve,

To see no possession but you may possess it.

(پرهام، ۱۳۸۳: ۲۱۵)

ویتمن در مورد غفلت و بی‌خبری و بی‌عاطفگی می گوید:

هر که می‌خواهی باش اما پیشم بیا!

چه زن و چه مرد، به پیش آی!

نباید در خانه خود راحت در خواب و خیال باشی

نگو که خانه‌ای است که با دست خود ساخته‌ام

نگو که دیگران برایت ساخته‌اند

از پناهگاه خود بیرون بخز!

از پشت پرده‌های بیرون بیا!

تو هم که همچون دیگران بد بودی، از روزنه وجود خویش نگاه کن

از میان خوشی‌های مردمان، از میان رقص‌ها و خوردن‌ها و نوشیدن‌ها

درحالی که درون زیورها هستند

درون چهره‌های به‌ظاهر شسته و آراسته

بین که چگونه نومید و منفور و ساکت‌اند!

Whoever you are, come forth!

or man or woman come forth!
you must not stay sleeping and dallying there in the house,
though
built it, or though it has been bult for you,
out of the dark confinement! out from behind the screen
behold through you as bad as the rest,
through the laughter,
dancing, dining, supping, of people,
inside of dresses and ornaments, inside of those
wash, had and trim had faces
behold a secret silent loathing
and despair.

(همان، ص ۲۵)

سعدی در باب دوم بوستان فرماید:

که فردا کلیدش نه در دست توست	پریشان کن امروز گنجینه چست
که با خود نصیبی به عقبا برد	کسی گوی دولت ز دنیا برد
نخارد کس اندر جهان پشت من	به غمخوارگی چون سرانگشت من
که فردا به دندان بری پشت دست	مکن بر کف دست نه هرچه هست
مبادا که گردی به درها غریب	مگردان غریب از درت بی‌نصیب

(خطیب‌رهبر، ۱۳۷۱ الف: ۲۵۲)

باید در نظر داشت که سعدی تحذیراتش را با مقابله به مثل بیان می‌کند: اگر بدی کنی،

بدی می‌بینی:

بزرگی رساند به محتاج خیر که ترسد که محتاج گردد به غیر

(همان، ص ۲۵۲)

درحالی که برای وی‌تمن، مقابله‌ای نیست؛ بلکه نفس نیکی مهم است:

نعمهٔ یک تن را می‌سرایم، نعمهٔ یک فرد سادهٔ جداافتاده
با این همه کلمهٔ دموکراتیک و کلمهٔ همگی را بر زبان می‌آورم
دربارهٔ سر تا پای کالبد آدمی نعمه سر می‌دهم
صورت ظاهر و مغز بشری هیچ‌یک به‌تنهایی شایستهٔ الههٔ الهام نیست
تمامی وجود آدمی بسی شایسته‌تر است
من دربارهٔ زن و مرد یکسان می‌سرایم

درباره زندگی که از شور و طپش و نیرو عظمت یافته می‌سرایم، شادمانه
 از برای آزادترین چیزی که براساس قوانین آسمانی شکل بسته است
 می‌سرایم
 سرود انسان نو را می‌سرایم

One's –self I sing, a simple separate person, yet utter the word
 democratic, the word En –Masse
 Of physiology from top to toe I sing,
 Not physiognomy alone nor brain is worthy for the muse,
 I say the form complete is worthier far,
 The female equally with the male I sing
 Of life immense in passion, pulse, and power,
 Cheerful, for freest action form'd under
 The laws divine,
 The modern man I sing

(پرهام، ۱۳۸۳: ۲۹)

در انتها دو شعر از این دو شاعر توانا در مضمونی واحد - غنیمت‌شمردن ایام و کوتاهی
 زندگی - می‌آورم:

سعدی در غزلیات خود می‌گوید:

همه کس دوست می‌دارند و من هم	رفیق مهربان و یار همدم
نه این بدعت من آوردم به عالم	نظر با نیکوان رسمی است معهود
مصدق دارمت والله اعلم	تو گر دعوی کنی پرهیزکاری
من این دعوی نمی‌دارم مسلم	و گر گویی که میل خاطر من نیست
گناه اول ز حوا بود و آدم	حدیث عشق اگر گویی گناه است
نه از مدحش خبر باشد نه از ذم	گرفتار کمند ماه‌رویان
به گیتی در ندانم هیچ مرهم	چو دست مهربان بر سینه ریش
بیاموز از فلک دور دمام	بگردان ساقیا جام لبالب
ز روز مانده روزی می‌شود کم	چو می‌دانی که دنیا غم نیرزد
که بنیادش نه بنیادی است محکم	منه دل بر سرای عمر، سعدی
چو خاکت می‌خورد چندین مخور غم	برو شادی کن ای یار دل‌افروز

(خطیب‌رهبر، ۱۳۷۱: ۵۱۷)

والت ویتمن در منظومهٔ سرود راه گشاده^۱ می‌گوید:
در اینجا درس عمیق قبول و پذیرش را باید آموخت
اینجا جای رجحان‌نهادن یا از خودراندن و انکار نیست
سیاهان بیچیده‌مو، بدکاران، بیماری‌زدگان
و بی‌سوادان از این در رانده نمی‌شوند
زایش نوزاد، به‌دنبال طبیب‌شتافتن، پرسه‌زدن گدایان
تلوتلوخوردن مستان، جمع خندان بی‌سروپایان
جوان فراری، اربابهٔ مرد ثروتمند،
آدم خودآرا، جفت‌گریزان
بازاری سحرخیز، اربابهٔ مرده‌کشی، اسباب‌کشی به شهر
بازگشت از شهر
همه می‌گذرند
من نیز می‌گذرم، هر چیز می‌گذرد، هیچ‌یک را نمی‌توان باز داشت
همه پذیرفته شده‌اند و همه در چشم من گرامی‌اند...

here the profound lesson of reception,
not denial the, the felon, the black with his woolly head
d the I, diseas
are not denied, illiterate persons,
the beggar, the hasting after the phycian, the birth laughing party
of mechanics, s stagger, the drunkard, tramp
the fop, s carriage, the rich person, the escaped youth, eloping
couple,
the moving of, the hearse, the early market-man, furniture into
the town,
the return back from the town
none can be, any thing passes, I also padd, they pass,
interdicted
none but shall be dear to me, none but are accepted.
(پرهام، ۱۳۸۳: ۱۹۷)

کتابنامه

- ارسطو. ۱۳۷۷. هنر شاعری. ترجمه و مقدمه فتح‌الله مجتبائی. تهران: بنگاه نشر اندیشه.
- انوری، حسن. ۱۳۷۵. گزیده بوستان سعدی. چاپ اول. تهران: نشر قطره.
- _____ . ۱۳۷۸. گزیده غزلیات سعدی. چاپ اول. تهران: انتشارات پیام امروز.
- پرهام، سیروس. ۱۳۸۱. اشعار وایلت ویتمن. چاپ سوم. تهران: انتشارات مروارید.
- تراویک، باکتر. ۱۳۷۶. تاریخ ادبیات جهان. ترجمه عربعلی رضایی. چاپ دوم. تهران: انتشارات فرزانه.
- خطیب‌رهبر، خلیل. ۱۳۷۱ الف. بوستان سعدی (شرح). چاپ دوم. تهران: انتشارات صفی‌علیشاه.
- _____ . ۱۳۷۱ ب. دیوان غزلیات سعدی. چاپ پنجم. تهران: انتشارات مهتاب.
- فروغی، محمدعلی. ۱۳۲۰. کلیات سعدی. چاپ تهران.
- کادن، جی. ای. ۱۳۸۰. فرهنگ ادبیات و نقد. ترجمه کاظم فیروزمند. تهران: نشر شادگان.
- مقدادی، بهرام. ۱۳۷۸. فرهنگ اصطلاحات نقد ادبی. تهران: انتشارات فکر روز.
- مقدادی، بهرام؛ پویایی، فرزاد. ۱۳۸۳. خاکستر و باد، سروده‌های آی. ای. هاسمن؛ مجموعه شعر جهان. چاپ اول. تهران: انتشارات مروارید.

Haghighi, Manoochehr. 1371. *Literary Schools*. Tehran: Avaye Nour.